



محسن یلفانی

محسن یلفانی، نویسنده، نمایشنامه‌نویس و کارگردان تئاتر را همه می‌شناسیم. نمایشنامه‌ی *آموزگارانش* رویداد هنری مهمی بود در پایان دهه‌ی چهل خورشیدی. او دستی هم در ترجمه داشته است. از بنیانگذاران نشریه *چشم‌انداز* است. در سال‌های اخیر و در دوره‌ی جدید نشریه‌ی *میهن*، عضو هیئت تحریری این نشریه اینترنتی بوده است. محسن یلفانی را باید از پرکارترین نمایش‌نویس‌های تبعید دانست. از کارهای مهمش می‌توانیم به این آثار اشاره کنیم: *قوی‌تر از شب* (۱۳۶۹) در *انتظار سحر* (۱۳۷۴)، *میهمان چند روزه* (۱۳۷۸)، *آخرین مسافر شب* (۱۳۹۱) و *سرای بیم و امید* (۱۳۹۱). امیدواریم که به زودی نیز *بهار هر سال*، کار آخرش به انتشار برسد.

در ستایش پایداری و بردباری

باقر مؤمنی عمری را که صمیمانه آرزو می‌کنم هرچه طولانی‌تر و پربرتر باشد در پی تحقق آرمانی گذرانده است که با گذشت زمان هرچه دورتر و دور از دسترس‌تر شده است. او در آغاز با جمعی مصمم و مطمئن و پُرشمار در این راه گام نهاد؛ اما با گذشت زمان و پیچ‌ها و چرخش‌های آن، تنها و تنهاتر شد. به آسانی می‌توان دریافت که دست به دست دادن دوری و تنهایی، پایداری و وفاداری را به چه آزمایش دشواری تبدیل می‌کند.

راست است که در این تلاش طولانی هم مفهوم و تعریف این آرمان صیقل خورده و انعطاف‌پذیرتر شده و هم راه و روش رسیدن - احتمالی - به آن تصحیح و تعدیل گردیده است. این انعطاف و تصحیح تا آنجا پیش رفته که نزد بسیاری از مردمان اثر چندانی از اعتبار این آرمان باقی نمانده. در برابر، حضور ذهن و توانایی دریافت و برآورد وضعیت‌های جدید و متفاوت، همراه با بردباری و رواداری، به باقر مؤمنی امکان داده تا دچار عوارض «ایمان خلل‌ناپذیر» نشود. این دگرگونی‌ها را از صافی خرد و انصاف بگذرانند و با وارد کردن آن‌ها همراه با آثار و عوارض‌شان در محاسبات خود، به راه ادامه دهد.

با این حال این پرسش همچنان باقی است: آیا در وضعیت امروز که نظامی یکسر مغایر و متضاد با همان آرمان بر جهان حاکم است، و به‌رغم تلاطم و آشفتگی دائمی و بحران‌های دائمی و پیش‌بینی‌ناپذیرش همچنان به سلطه‌ی بلامنازع خود ادامه می‌دهد، و این سلطه را بنا به همه‌ی شواهد همچنان حفظ

خواهد کرد، و در مقابل، هیچ نشانه‌ی مؤثر و ملموسی از تغییر آن موجود نیست، چگونه می‌توان به آرمانی که کارکردِ حداکثرش انکار و نفی و نابودی همین نظام است، دل بست؟ آیا این دلبستگی بیشتر از مقوله‌ی امیدواری‌ها و دل‌خوش‌داشتن‌های همان «ایمان خلل‌ناپذیر»، یا بدتر از آن، بهانه‌ای برای کنارکشیدن و پرهیز از درافتادن با چالش‌ها و آزمایش‌هایی که همین نظام موجود می‌طلبد، نیست؟ چالش‌ها و آزمایش‌هایی که شایستگی و توانایی شخص ما را می‌سنجند و حق و حقوق و جایگاه درخور ما را با سختی یک آزمایش‌گریزناپذیر و سخت‌گیری یک داور بی‌گذشت و بی‌اعتنا تعیین می‌کنند؟ با پرهیز از به‌کارگرفتن اصطلاحات و تعریف‌هایی که به دلایل گوناگون، هم در تجربه‌های تاریخی و هم در جدل‌های فکری، یا اعتبار خود را از دست داده‌اند و یا از اجماع و وفاق گذشته برخوردار نیستند، می‌توان آرمانی را که باقر مؤمنی برای آن می‌کوشد «تحقق فرد در جمع و تحقق جمع در فرد یا تحقق هم‌زمان و هماهنگ این هر دو با هم» تعریف کرد.

این فکر، یا این «ایده‌آل»، از خشم و نارضایی و سرخوردگی از نظام حاکم، همچنان که از نظام‌های پیشین، بر نمی‌خیزد. این فکر، ریشه‌ها و انگیزه‌های عمیق‌تر و نیرومندتری دارد. فرد و جمع، با همه‌ی تعبیرهایی که در خود دارند و با همه‌ی معانی‌ای که به همراه می‌آورند، دو وجه یا دو خصلت از انسان یا از انسانیت‌اند. پی‌بردن به جدایی از طبیعت، که لزوماً آگاهی بر تفاوت با آن را در پی آورد، امری یا رویدادی جمعی بود. با اذعان به تفاوت افراد، می‌توان تصور کرد و پذیرفت که برخی زودتر به چنین آگاهی‌ای دست یافتند. به همین آسانی می‌توان پذیرفت که این تفاوت فردی، پیوند جمعی را انکار نکرد. موجودیت و زیست فرد، جز در جمع نه ممکن بود نه به تصور درمی‌آمد.

سلطه بر طبیعت، که پس از شناخت تمایز با آن‌گريزناپذیر بود، به این تصور امکان تحقق بخشید. از آن پس که آغاز تاریخش می‌دانند، روند جدایی، و بیش از آن، رو در رویی فرد و جمع آغاز شد و در هر مرحله و با هر پیشرفت در چیرگی بر طبیعت، شدت گرفت. پیشرفت و ترقی مهارناپذیر، انبوهی از آئین‌ها و سنت‌ها و آموزش‌ها و قانون‌ها در پی آورد تا این جدایی و رودررویی را نهادی کنند و «طبیعی» جلوه دهند: امروز دریافت اکثریت بزرگ مردم از فردگرایی رودررویی فرد با جمع است؛ تفاوت افراد را منشأ و دلیل امتیاز و برتری برخی بر برخی دیگر می‌شمرند؛ «شایسته‌سالاری» را می‌پذیرند؛ جیره‌خواری از ریخت و پاش ثروتمندان را از پاسخ‌های معتبر برای رفع و رجوع فقر و احتیاج می‌دانند؛ چرخه‌ی «مصرف - رشد - رونق» را گریزناپذیر می‌شمرند و پیشرفت و ترقی را بدون آن غیرممکن می‌دانند؛... با نظر داشتن به این وضعیت، که تنها اشاره‌هایی بدان رفت، می‌توان کسی نظیر باقر مؤمنی و جایگاهش را دریافت. این وضعیت، با اجماعی که بر آن تحمیل شده، باقر مؤمنی را فردی از خانواده یا «گونه»‌ای، نه فقط تنها، که در حال انقراض می‌داند و می‌خواهد.

باقر مؤمنی زمانی در راهی که همواره بدان وفادار ماند گام نهاد، که مراحل پیش رو - فردا - بس روشن و اطمینان بخش و امیدوارکننده می نمود. بخش بزرگی از جهان در نبرد با نیرویی که انسان را تنها و در بندگی می خواست، پیروز و سربلند به نظر می رسید. اندک زمانی بعد بخش های بزرگ تری از جامعه ی جهانی خوش بینانه به این اردوگاه پیوست. هنوز نتایج هولناک این خوش بینی شتاب زده برملا نشده بود. از سوی دیگر، در عالم ذهن، تصور بر این بود که سرنوشت انسان از جبر گریزناپذیری پیروی می کند که هیچ نیرویی توانایی مقاومت را در برابر آن ندارد. ارتجاع، نظم مبتنی بر رو در رویی فرد و جمع، همچنان سرسختانه مقاومت می کرد و سرگذشت خود باقر مؤمنی شاهدهی بر آن است که از زخم و ضربه زدن بر کسانی که به مصافش می رفتند، باکی نداشت. اما فرض مسلم در این تلقی خلاصه می شد که وظیفه ی مبارزان تنها شتاب بخشیدن به فرآیند گریزناپذیر تاریخ، یعنی پیش انداختن فردای روشن است.

دیر زمانی نیست که فکر یا تصور جبری بودن تاریخ، پذیرفتن مسیری از رشد و پیشرفت بی وقفه در آن، یا تشخیص حاکم بودن نوعی عقل یا معنا بر تحولات آن، به افسانه های ناشی از خوش بینی و ساده دلی تبدیل شده اند. تاریخ بشریت، بیشتر شبیه همان تعریفی است که شکسپیر از زندگی به دست داده است: «حکایتی آکنده از خشم و هیاهو از زبان یک دیوانه».

در دنیایی این چنین مهارناپذیر و در عین حال رام و سرسپرده، با گذشته ای آشفته و بی آینده ای فهمیدنی و اطمینان بخش، تنها وفادار ماندن هم به ناگزیری و هم به اصالت یگانگی و هماهنگی فرد و جمع، و کوشش در تحقق آن می تواند پرتوی بر افق تیره و تاری که در برابر ماست بیفکند. پایداری و بردباری باقر مؤمنی در راه چنین آرمانی از زندگی او حکایتی ساخته است «سرشار از شکیبایی و امید از زبان یک فرزانه».